

داشت و با هوش و درایتی که داشت، می دانست از این طریق می تواند اسم خود را در تاریخ رسم کند تا ماندگار شود. پس تمهیداتی اندیشید و گروهی از شاعران و ادیبان به سرایش شعر در مدح و وصف او و پیروی هایش پرداختند. شاعران دربار وی، تاریخ جنگ ها و فتوحاتش را به تقلید از شاهنامه به نظم در می سرودند و آثار معروفی را نیز به درخواست و دستور وی، از زبان های دیگر به پارسی ترجمه کردند. این امر کاملاً طبیعی بود. شعر پارسی و تصوف، دوشادوش هم در آناطولی و دیگر سرزمین های اسلامی، جوششی از فرهنگ را نمایندگی می کرد و در معنویت و زیبایی، به ذهن و زبان و زندگی مردم، آرامش و عظمت می بخشید. در همین سرزمینی که سلطان محمد فاتح و فرزندان عثمان حاکم شدند، یکی دو قرن زودتر، خورشید شمس در آسمان مولانا طلوع کرده و مثنوی و غزل های مولانا سروده شد و شاگردان پر شمار و مریدان طریقت همچنان حاضر بودند. در هند و آناطولی، تصوف و شعر پارسی محبوبیتی فوق العاده داشتند. پس عجب نبود که وقتی در سال ۸۷۷ هـ.ق، شاعر و آموزگار بزرگ درباری های تیموریان هرات، نورالدین عبدالرحمن جامی، به اجازه شاه رخ، قصد حج و سفر به مکه را نمود، در حلب، فرستاده بلندمرتبه سلطان عثمانی، خواجه عطاءالله کرمانی خدمت صوفی بزرگ رسید و او را از طرف سلطان به قسطنطنیه دعوت کرد. جامی که علایق و اعتقادات متفاوت داشت و احتمالاً از گرایش ضد شیعی فقه های مرقب دربار عثمانی و عنادشان با صوفیه ناراضی بود، و ضمناً اطلاع کافی از خصومت دیرینه بایزید و سلاطین عثمانی با تیمور داشت، و رود به محافل و مصاحبت با سیاسیون رانافی مصلحت خویش و حلقه یاران در هرات تلقی نمود. از این دیدار استنکاف کرده، سفر حج را ناتمام نهاد و به میهن خویش بازگشت. اما آنچه از این دعوت می توان دریافت، احترام و جلالت بزرگان عرفان است و مرشدان تصوف، و فراتر و بی مرز تر و آزادتر از آن، اهمیت و اعتلای شعر پارسی به مثابه تنها رسانه واحد در پهنه های بزرگ و سرشار از تنوع، از سند تا مدیترانه؛ زیرا که زبان پارسی، و ادبیات و شعر فاخر آن، جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر نهاده و در ورای آن، خطاب به مدعیان «حقیقت» صلاهی وصل و صلح سر می داد:

ما برای وصل کردن آمدیم  
نی برای فصل کردن آمدیم؟  
شعر پارسی، از رنج می کاست و امن و عشق و امید را در مردم تقویت می کرد:  
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن  
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
این جهان شاعرانه، دنیای عاشقان بود و زیباپسندان، یک جهان در هم تنیده از آرزوها و باورهای عموم بود. هر آنچه زیبایی و اخلاق و عیش و عشق و آسایش و عظمت که در بیان و ادهان متراکم بود، در این منظومه ها، در انواع قالب های شعر پارسی با گو و منتشر می شد. از دهانی به گوشی می رسید و موسیقی کلمات، به معانی جان می داد. از دفتری به چشمی خیره منتقل می شد و تأملات و تخیلات تازه ای بر می انگیزد. هم ادبا و عرفا می دانستند، هم عامه مردم و هم بزرگان و پادشاهان. اگر سلطان محمد در غرب جهان اسلام، شعر انوری را در فتح قسطنطنیه می خواند و تاریخ فتوحات خویش را به شهنامه سیرایان سفارش می کرد، در شرق جهان اسلام، در دهلی، اکبر شاه هم خطبه های جمعه را با شعر فیضی دکئی آغاز می کرد:

دلی دانا و بازوی قوی داد  
بود وصفش ز حد فهم برتر  
تعالی شأنه الله اکبر  
اما خاستگاه و زمین اصلی زبان و شعر فارسی در ایران، در دامان سیاست صفویان، سمت و سوی متفاوتی یافت. از یک طرف مدیحه دینی و مذهبی در آن اوج گرفت و از جانب دیگر، گرایش مردم و تقاضای ایشان برای شعر عاشقانه و عامیانه، وضع شعر را از دوره های پیشین متمایز کرد.

ادامه دارد

## ادبیات و واقعیت

تحول در شعر و هنر و زندگی ایرانیان در قرن های دهم و یازدهم هجری

بخش هشتم

**اشاره:** در شماره قبل، به اقتضای موضوع بحث، درباره تحول شعر و ادب و فرهنگ ایران در سده های دهم و یازدهم هجری، پرداختیم. بدانجا رسیدیم که با پیدایش جهان نوینی در برابر انسان ایرانی و تحول در سبک زندگی و پیداشدن ایدئولوژی تازه، ادبیات و سخن هم دستخوش تحولات چشمگیر شد. سبک یا مکتب وقوع در شعر پارسی، نماد کامل و آینه تمام نمای این نوع نگرش و این طرز زندگی بود.

برای کمال و تکمیل مباحث، بحثی تاریخی مطرح شد که بر محور هرات و نقش شاه رخ پسر تیمور و فرزندان و نوادگانش در ایجاد تحول و تغییر استوار بود. در اینجا، ادامه آن بحث تاریخی به پایان رسیده، لذا ادامه مبحث مکتب وقوع در شعر پارسی را به خوانندگان عالی مقام تقدیم می کنیم:



خوشنویسی استاد منصور دشتی برای پیوست فرهنگی

عامه و در خطابه های بزرگان... شعر پارسی زمزمه می شود. سلطان محمد فاتح که بنیانگزار حقیقی خلافت عثمانی و فاتح قسطنطنیه بود، پس از ورود به شهر و فتح قصور و کلیساها، وارد قصر سزار روم شد و مورخان نوشته اند که این بیت انوری را به صدای بلند و رسا خواند: بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب  
پرده داری می کند در قصر قیصر عنکیوت  
محمد فاتح، گشاینده دروازه های کنستانتین و ترابوزان و بخش های مهمی از روم یاروپای کنونی بود. فتح روم شرقی در یکی از حساس ترین مناطق حاشیه مدیترانه، سر نوشت مسیحیت و اسلام را در تاریخ دگرگون کرد. این وقایع در سال های بعد، با روی کار آمدن صفویان در ایران و تحکیم موقع و موضع بایران در هند و شبه قاره، سر آغاز شکوفایی و اقتداری که مانند در تاریخ کشورها و جوامع اسلامی بود. عصری که در تاریخ به عصر باروت معروف است. اما به دلیل تمایزات ایدئولوژیکی و تفاوت مشرب های دینی و فقهی، به جای روشنگری و رنسانس، به تضعیف و فروپاشی تدریجی هر سه سلسله و سلاطین آن انجامید. میراث شوم اختلافات، اجازه نداد که اتحاد بزرگی شکل گیرد یا حداقل جنگ ها و منازعات و غارات و تجاوزات بر علیه اقوام و همسایگان کاهش پیدا کند، بر عکس، شیعه کشی و سنی کشی و صوفی کشی و غزای بر علیه دیگر پیروان ادیان، خاصه ارمنی و نصارا و یهودی، هند و بوداییان و زردشتیان و دیگر اقلیت های درون کشور های اسلامی، و نیز مخالفت شریعت و طریقت و عباد با عقل و علم و فلسفه، تراژدی بزرگی ایجاد کرد که هنوز در جای جای سرزمین های اسلامی و اندیشه های عامه و فرقه ها دیده می شود.

با این همه، نخ ابریشم شعر پارسی، تنها امکان تفاهم و گفتگو بود. اگر زنجیر مستحکم اتحاد نبود، اما پرتیاب و پرنده لطیف بود که از سلطان عثمانی تا شاه صفوی و خان تیموری دوست می داشتند و از بوسنی تا اسلامبول و از آنجا تا تبریز و گنجه و اصفهان و هرات و بلخ و بخارا تا کشمیر و لاهور و دهلی، شعر فارسی می خواندند. سلطان محمد فاتح تعلق خاطری به شعر و ادب پارسی

صفوی هم ترک زبان هستند و اگر چه اهل شعر و فرهنگ و ادب هستند و پادشاهانی هنر پرور و زیبایی پسند محسوب می شوند، اما اصلاً ریشه زبان و نژادشان ترکی است، چنان که بنیانگزار نامدار سلسله که در نوجوانی به پادشاهی رسید، صوفی اوغلی، شاه اسماعیل صفوی، در شعر، ختایی تخلص می کرد و می دانیم که ختن و ختادو اقلیم مهم - حقیقی و مستعار - در ترکستان و توران زمین است. شاهان و شاهزادگان عثمانی هم که چنین اند، اما این تورانیان و ترکان که از روم و آسیای صغیر تا شرق شبه قاره، از حجاز و عمان تا چاچ و اینگوش و سمرقند را زیر سیطره سلطنت و قدرت خویش قرار داده اند، جملگی در مذهب و سیاست، دشمنان آشفتی ناپذیر و قسم خورده یکدیگر اند و در جنگ ها و خصومت های بی پایان، از کشته ها پشته ها می سازند، ولی در ادعای اسلام، همه مدعی و متعصب هستند و ظاهراً باید اتحاد و توحیدی داشته باشند، حال آنکه نه تنها وحدت راه و عقیلی ندارند، به نام سنی گری (ناصبی)، شیعه (رافضی)، تصوف و صلح کل (تساهل و همدلی با دیگر ادیان در هند)، بر روی هم تیغ کشیده و هیچ نقطه اشتراک و مودتی در میان آنان وجود نمی یابد. امتناع از گفتگو و تسامح، امکان تقریب و آرامش را از میان برده و وجوب جهاد و تنازع فیما بین همسایگان را همچون حکم شریعت و فرمان خداوند بر آنان حاکم ساخته است.

در این دوران تعصب و فرقه گرایی، که نظام های ایدئولوژیکی، لحظه ای دست از تنازع نمی کشند و دائماً بر تمایزات و اختلافات انگشت نهاده و با تأکید بر فتاوی شاذ و دلالت های تاریخی برای اثبات حقانیت خویش و ابطال و تکفیر غیر، هیزم نزع و خصومت را در کاخ و مسجد و مدرسه، و در هر محله و کوی و برزن، افزون می سازند، صدای موزون و محزون منظومه های پارسی در سراسر امپراتوری های بزرگ عثمانی، صفوی و باری به گوش می رسند. در سرسرای کاخ سلاطین، در زیر گنبد های فیروزه ای و زیبای مساجد، در رواق مدرسه ها، در دود و دم قهوه خانه ها، به خط نسخ و ثلث و نستعلیق در ضمن مکاتیب و نسخ خطی و مراسلات، در تمثیلات

تحلیل عالی مهدی اخوان ثالث در باب تصنع و تفاوت آن با صنایع ادبی و شاعرانه و نقش آن در شکل گرایی کم رقی شعر های قرون نهم و دهم، نکته سنجانه و آزموده است. شاعر و ادب شناس نامدار نیما، با شناخت



سید مسعود رضوی

دقیق ادوار و اجزاء و اشکال گوناگون شعر پارسی، مکتب وقوع و بخش اعظم سروده های سبک هندی را مورد نقد قرار می دهد و در نهایت، با استنح و تطبیق تاریخی، تراز بالا و والایی بدان نمی بخشد: «... من شاعر را به این معنی می شناسم که معانی دارد در ذهنش، حرف هایی برای گفتن دارد و شروع می کند به گفتن و با شور و حال خودش می ریزد این معانی را در ظروفی که اسمش شعر است برای پیش رفتن و رسیدن به هدف خودش...»

اما در دوره صائب و تواب «سبک هندی»، یعنی دنیای رواج این نوع پسند و ذوق زیباشناسی و بیان شعری، در زیبایی و ظرافت نقاشی اینها شکی نیست، اما اینها هدفی به معنای شاعر و شعر... مثل مولوی و خیام نداشتند. سر تپای دیوان صائب پر است از تصاویر، صائب همه اش دنبال زیبایی است. خویرت در آمدن یک بیت برایش هدف است و شعر است. توی غزل مولوی نمی بینی که او در یک غزل دو جور حدیث و حال داشته باشد؛ ولی صائب این طور است. ده جور حال و حدیث در یک غزل. من خودم «کشفی» در این سبک هندی سروده ام که بیت های اینها شبیه شعر های کوتاه ژاپنی است. همین یک مصرع را ببینید:

مرا به دل هوسی نیست، مرغ تصویرم.  
یا این: بلبل نگر که غنچه شده در کمین گل.  
همین. هدف همین است: یک تصویر زیبا و کوتاه. شور شاعرانه و آن عوالم معنایی در اینها نیست؛ فلسفه ای، فکری در آن نیست؛ فقط همین است همین تصاویر کوچک است غرض. واحد شعر در این شیوه، قصیده و غزل و مجموعه های بلند و بزرگ نیست، بلکه تکه های کوچک واحد است. بیت بیت، و حتی مصرع، که بحث جداگانه ای دارد این مصرع بسرای، اما تصویر هدف شعر ما نیست. امروز وسیله است. شعر شیوه هندی، پر تصویر ترین شعر های ادب ماست. اصلاً انگار تصویر هدف شعرشان است. ولی در تمام شیوخ این قبایل این شیوه، از صدر تا ذیل، از عرفی تا بیدل، آیا یک مولوی، یک سنایی، یک عطار، یک خیام، حتی کوچک و کوچک ترش را سراغ دارید؟ (اخوان ثالث، همان، صص ۳۸-۴۰)

بر مبنای نظریات و نقدهای قومی، تصویر های زیبا و بسیار و نوعی تمثیل و موازنه در شعر این دوره، وجود دارد، اما از معانی بلند و حکمت و معرفت به آن معنا که در شعر و غزل سعدی و حافظ و مولوی و عطار و سنایی و ناصر خسرو و خیام سرعاز داریم، خبری نیست. تنها فشرده گی و تکثر تصویر هایی است که گویی متنوع از معانی و مستغنی از آن، می خواهد به خواننده حس و حالی ببخشد. شعر سبک هندی سرشار از تپش تصاویر زودگذر و سطحی است. تفسیر است و تفنن، دیگر رسالتی برای دست یابی به معنا ندارد. یکسره فرم است و سطح، عمقی ندارد.

گسترش شیوه یا طرز تازه در شعر پارسی، یک دلیل دیگر هم داشت. حمایت امرا و سلاطین غیر ایرانی یا دارای ریشه های متفاوت که البته به فرهنگ و ادب و زبان و شعر پارسی علاقمند بودند. اما نداشتن ریشه و تربیت ادبی در میان این طبقه از سلاطین و بزرگان، ادبیات را دچار تغییر کرد. سلاطین عثمانی و شاهزادگان ایشان از آن جمله بودند ولی مهم تر از حکمروایان آل عثمان در آناطولی، شاهان و خانان ماوراء خزر، قرار دادن، شرق خراسان و سرانجام شبه قاره هند بود. شاه رخ و اکبر در هرات و گجرات و دهلی و... جملگی امیرزادگان (میرزا های) مغول بودند، اما در ادب و هنر و مذهب و سلاطین و افکار، تحت تأثیر فضلا و شاعران و علما و اطرافیان خود قرار داشتند.

شگفت آن که درست در همین زمان در ایران، شاهان